



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بحث در ضد خاص و مقام اول آن بود و این که امر به شیء آیا نهی از ضد خاص دارد یا نه؟

## ثمره بحث

مثال مشهور ضد خاص این است که الآن به ازاله نجس از مسجد امر دارد؛ این امر، ضد خاص و ضد عام دارد که ضد عام بعداً بحث می شود. ضد خاصش مثل نماز خواندن است که تطهیر را کنار می گذارد و نماز می خواند. اگر بگوییم امر به شیء، مقتضی نهی از ضد خاص است، یعنی امر به تطهیر، مقتضی نهی از نماز است. نهی در عبادات موجب فساد می شود و اگر تطهیر را رها کند و نماز بخواند نمازش مقبول نیست. مهم ترین ثمره این است.

## دلیل اقتضای امر به شیء

عمده ترین دلیل برای این که امر به شیء، نهی از ضد خاص می کند این است که رابطه دو ضد را اگر دقت کنیم عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد دیگر است؛ یعنی بین ضدین، تمناعی هست که موجب می شود عدم ضد، مقدمه ضد دیگر شود؛ مثلاً وقتی می گوید: مسجد را تطهیر کن، نماز مانع است اما عدم نماز، مقدمه برای تطهیر است. امر به تطهیر، یعنی امر به مقدمه و مقدمه هم در اینجا عدم الصلوة است. پس عدم الصلوة واجب است و وقتی عدم الصلوة واجب شد، صلاة حرام می شود از این باب که ضد عام را باید بگوییم: حرام است. پس امر به شیء، نهی از ضد می کند.

## خلاصه دلیل

- ۱: عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد است. پس عدم ضد واجب می شود.
- ۲: وقتی عدم ضد واجب شد، پس نکته مقابلش حرام می شود.
- ۳: نتیجه این می شود که امر به این ضد مستلزم این است که ضد خاصش حرام شود. هرگاه ضدی واجب شد، ضد مقابلش حرام می شود. عدم ضد (مقدمه) که حرام شود، یعنی وجودش حرام می شود. لذا این استدلال به دو بحث اساسی وابسته است:

۱: عدم ضد، مقدمه است و به تبع ضد، واجب می شود.



۲: وقتی عدم ضد واجب شد، وجودش حرام می‌شود که در بحث دوم (ضد عام) بحث می‌شود. اگر وجود چیزی واجب شد، عدم و ترک آن، حرام می‌شود و اگر ترکش واجب شد، وجودش حرام می‌شود؛ یعنی از بحث ضد عام هم استفاده می‌کنیم اما از اول، مصداق ضد عام نیست اگرچه هر ضد خاصی، مصداقی از آن ترک است ولی اینجا باید دوری بزنیم تا به اینجا برسیم. اول می‌گوییم: وقتی می‌گوید: سفیدی را اینجا بیاور، مقدمه‌اش این است که سیاهی را نیاور؛ پس عدم سیاهی، مقدمه واجب می‌شود و وجوب پیدا می‌کند و وقتی واجب شد، مقابله‌اش که وجود سیاهی است حرام می‌شود.

## مباحث لازم برای بحث اقتضای امر به شیء

اگر بخواهیم مفصل بحث کنیم و بگوییم: امر به شیء، مقتضی نهی از ضدش است، این مستلزم سه بحث مهم است:

۱: عدم ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است.

۲: مقدمه واجب هم واجب است.

۳: امر به شیء، نهی از ضد عامش هم می‌کند برای این‌که وقتی عدم ضد واجب شد مستلزم این است که وجودش حرام شود.

## دیدگاه مرحوم صاحب کفایه در اقتضای امر به شیء

مرحوم صاحب کفایه فرموده‌اند: عدم ضد، مقدمه برای ضد دیگر است؛ برای اینکه بین ضدین، تمناع و تنافر است و باهم جمع نمی‌شوند. پس نبود یکی، شرط دیگری می‌شود و اگر این بخواهد بیاید، دیگری حق آمدن ندارد. بنابراین نیامدن این دو باهم، یعنی این‌که بین این‌ها تمناع است و تمناع طرفینی است. در تحقق هر چیزی، باید مانع آن رفع شود و عدم المان جزء مقدمات است.

## تشریح کلام مرحوم صاحب کفایه

آیت‌الله خویی این بحث را که فلسفی است، خوب تشریح کرده‌اند.

۱: هر معلولی و هر چیزی که در عالم بخواهد محقق شود، علت تامه دارد.



۲: علت تامه تشکیل شده است از: وجود مقتضی، وجود شرایط و فقد مانع. این سه ضلع اصلی علت تامه برای تحقق یک چیزی در عالم است. مثال آیت الله خویی سوخته شدن چوب در اثر حرارت است. این سوخته شدن، علت تامه‌ای دارد که شامل سه ضلع است:

الف: وجود مقتضی؛ هسته اصلی که مفید اثر است را مقتضی می‌گویند؛ یعنی چیزی که اثر از او برمی‌خیزد. آتش، مقتضی سوزاندن است.

ب: شرایط؛ آتش برای سوزاندن شرایطی می‌خواهد؛ مثلاً اگر آتش در فاصله صد متر باشد نمی‌سوزاند و باید فاصله‌اش کمتر باشد و یا مثلاً وجود اکسیژن برای سوزاندن لازم است.

بنابراین عامل یا علت، همان مقتضی است که اصل اثر از آن برمی‌خیزد اما این اثر برای منتقل شدن به اوضاع و احوال مساعدی نیاز دارد. این اوضاع و احوال مساعدکننده را شرط تأثیر می‌گویند. (اجتماع شرایط تأثیرگذار)

ج: فقد مانع؛ در سوختن چوب، رطوبت داشتن یک مانع محسوب می‌شود. بنابراین برای تحقق سوختن، این سه علت باید باشد. عالم، عالم تراحم و تمانع است. ملاصدرا می‌فرماید: دار، دار، تراحمات است. یک معلول در بسیاری از چیزها که می‌خواهد محقق شود، علیرغم این که عامل مؤثر و شرایط تأثیر وجود دارد ولی مزاحمی هست که مانع اثر می‌شود.

## علت عدم تأثیر آتش در حضرت ابراهیم (ع)

در قصه حضرت ابراهیم (ع) در یکی از سه چیز به نحو غیبی تصرف می‌شود؛ یا خدا در شرایط تغییر می‌دهد، یا در وجود حضرت ابراهیم مانعی قرار می‌دهد که مانع از اثر می‌شود و یا تصرف خدا در مقتضی است: «یا نارُ کُونِی بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَی اِبْرَاهِیمَ» (انبیاء/۶۹). هرچند ظاهر اولیه آیه، تصرف خدا در مقتضی است اما برداً و سلاماً برای حضرت ابراهیم به خاطر این است که در وجود ایشان مزاحمی تقویت شد تا نسوزاند؛ مثل پرندگانی که در دمای زیر صفر، زیر آب می‌روند، ولی وجود چربی مانع اثرگذاری سرما می‌شود.

پس اجزای علت تامه (وجود مقتضی، وجود شرایط و فقد مانع) مقدمه برای تحقق معلول هستند. اینکه می‌گوییم: بین ضدین، تمانع است؛ یعنی تراحم است و نمی‌توانند باهم جمع شوند. بنابراین همین که تراحم شد، نبود یک طرف، فقد مانع برای طرف دیگر می‌شود و فقد مانع، یکی از سه ضلع تحقق علت تامه می‌شود.



## خلاصه بحث

- ۱: وجود معلول متوقف بر سه رکن است که اجزای علت تامه هستند: وجود مقتضی، وجود شرط و فقد مانع.
- ۲: این سه جزء، چون که اجزای علت تامه هستند پس مقدمه برای معلول می‌شوند.
- ۳: هرجایی بین اموری، تمناع بود، عدم یکی از آن امور، مقدمه برای تحقق طرف مقابل می‌شود. بنابراین عدم مانع که یکی از سه ضلع است مقدمه برای تحقق طرف مقابل می‌شود.
- این مطلب، محل چند اشکال قرار گرفته است:

## اشکال نقضی

متناقضین، بین وجود و عدم است. همان‌طور که متضادین جمع نمی‌شوند، متناقضین هم قابل جمع نیستند. وجود چیزی با عدم آن، تمناع دارد. نمی‌شود گفت: عدم یکی، مقدمه برای وجود دیگری است؛ شما می‌گویید: عدم عدم، مقدمه برای وجود آن است چون بین وجود و عدم تمناع است و وقتی تمناع شد، عدم عدم، مقدمه وجود می‌شود درحالی‌که عدم عدم، عین وجود است نه مقدمه آن و چیزی غیر از وجود نیست و نمی‌توان گفت: شیء بر خودش متوقف است.

بنابراین قانون شما این شد که هرگاه بین دو چیز، تمناع و تنافر باشد، عدم یکی، مقدمه دیگری است؛ مثلاً سیاهی و سفیدی تمناع دارند پس عدم سیاهی، مقدمه وجود سفیدی است و یا مثل ازاله نجاست که با صلاة تمناع دارد پس عدم صلاوة، مقدمه برای ازاله نجاست می‌شود. اینجا هم وجود زید با عدم زید، تناقض دارد پس عدم عدم زید، مقدمه برای وجود زید است درحالی‌که عدم عدم زید، وجود زید می‌شود نه مقدمه وجود آن، چون سلب در سلب، اثبات می‌شود. در ادامه بحث به کفایه، محاضرات، تقریرات شهید صدر مراجعه کنید.